

خصلت شناسی انسان ایرانی

با اشاره‌ای به پدیده مالتی‌کالچرالیسم (چند فرهنگی)

_____حمید دادیزاده تبریزی

می‌گویند در دنیا از هر پنج نفر یک نفر چینی است و زبان و فرهنگ و خط آنان نه فقط در چین، در اکثر نقاط جهان به رسمیت شناخته شده و تمرین می‌گردد و سبب رشد و اعتلای آنها در صحنه جهان، اما در ایران فکر می‌کنم از هر دو نفر یک نفر آذربایجانی است، که نه زبانمان رسمی است و نه در کتابخانه‌های عمومی قفسه‌هایی از کتابهای آذربایجانی موجود است که نمایانگر زبان و ادب و فرهنگ ما می‌باشد. به این جهت نمی‌دانم هر وقت به تهران آمده‌ام در تنهایی خودم احساس غربت کرده‌ام، حال آن که نمی‌دانم چه گوهری در آبادی کوچکم در حوالی مرند نهفته که در پایتخت نیست. احساس وابستگی نمی‌کنم اهل مملکتی باشی که در مرکز آن روزنامه‌هایی به زبان تو نباشد و حدود نیمی از سکنه کشوری باشی که فرزندان نتوانند به زبان اصلی خویش آموزش ببینند. خوب چه انتظاری داری، یا فرار مغزها از این منطقه یا عقب ماندگی و فشار درونی، تفکر در این مساله بغض در گلویم ایجاد می‌کند که نه تنها تو را به رسمیت نمی‌شناسند، گاه مورد تمسخر هم واقع می‌شوی، بیایید با احترام و همبستگی بیشتر این موانع را از جلومان برداریم. (*)

نه، نمی‌توانم به زبان مادری ام بنویسم و کتاب بخوانم، از دهات مهاباد هستیم. زبانم نسل اندر نسل کردی بوده، وقتی برای اولین بار به تهران رسیدم مادرم هم با من بود که یک کلمه فارسی بلد نیست. هم‌ااش در کار زمین و خانه و مزرعه بوده است. برادر کوچکم عمر هم با ما بود. کسی را در تهران نداشتیم. ما کردها حافظ مرزهای کشورییم در غرب، و تهران آسوده خوابیده چون ما بیداریم، ولی هرگز حق و حقوق ابتدایی خویش را به زبان مادری نداشته‌ایم و سهم ما سرکوب و فشار بوده است. اما مردم ما بیدار شده‌اند و دنبال اثبات هویت خویشند. کلاس‌ها و مطبوعات کردی روبه افزایش است و عمر نمی‌دانست چرا نامش در تهران غیر قانونی است و همیشه کنجکاو بود و می‌پرسید. (***)

در مورد تعریف انسان ایرانی و ویژگی‌های او روایات و قرائت‌های متفاوتی وجود دارد. هنوز این انسان در قاموس و فرهنگ ملی و بین‌المللی تعریف علمی و واقعی خود را نیافته است. درک و برداشتی هم که جهانیان و خود مردم ما از این انسان و حقوق او دارند نیاز به تحول عمیق شناخت‌شناسانه و مردم‌نگارانه (اتنوگرافیک) دارد. البته تعاریف و نسخه‌های فراوانی در مورد نژاد برتر آریایی و قدمت تاریخی و زبانی او همواره وجود داشته و لاف و گزافه‌های زیادی از سوی صاحبان قدرت و محافل نزدیک به آنها به خورد مردم داده شده است که عمدتاً برای حفظ شرایط موجود و اسیر کردن جامعه در یک مدار منجمد بوده است. طوری که سایر آرا و نظرات مجال گردش و تنفس پیدا نکنند. اما خصلت‌شناسی انسان ایرانی و ساختار دموگرافیک او در کجاست؟

به نقشه ایران نظر کنید، تاریخ را ورق بزنید و در چهار گوشه این خاک پهناور سفر نمایید و بر سر سفره مردمان این سرزمین بنشینید، به موسیقی‌های زیبای ساکنان این خطه جغرافیایی گوش فرا دهید و برای اندکی ذهن را از انبار تبلیغات و کینه‌های موجود در مورد خصلت انسان ایرانی و حقوق او بزدایید، آنگاه از نمونه‌هایی که از این انسان بدست آورده و مطالعه کرده‌اید متنی را تهیه کنید. انسانی خواهید یافت با ویژگی‌های چند وجهی، دگرگونه، متفاوت و چند بعدی که در کلیت خویش خصایل انسان ایرانی را تشکیل می‌دهد که از نظر جامعه‌شناسی آموزشی و حقوقی دارای حقوقی برابر است.

این انسان با همان ویژگی‌های دگرگونه و متفاوت سده‌هاست که در متن تاریخ حضور دارد و خصایل و فرهنگ‌ها و زبان‌های خود را چه به طور کتبی و یا ناگزیر به شکل شفاهی و سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. در این مقال سعی می‌شود اندکی بر زوایای تاریک شناخت انسان ایرانی پرتوافکنی شود، با توجه به اینکه در تئوری‌های جدید به کشورهایایی که در آنها به طور عینی و تاریخی ملیت‌های متفاوتی زندگی می‌کنند، جوامع چند فرهنگی یا مالتی کالچرال و چند زبانی یا مالتی لینگوال می‌گویند، در ادامه نوشتار به این پدیده نیز به طور چکیده اشاره می‌شود.

بازتابی که در بیشتر نوشتارها، آثار و سیاست‌ها و برنامه‌های موجود از ویژگی و حقوق انسان ایرانی داده می‌شود و در داخل و خارج مرزهای ایران به خوانندگان عرضه می‌شود، به نوعی ادامه همان دید و نظریه قدیمی است که منعکس‌کننده واقعی و عملاً موجود خصلت‌های انسان ایرانی و حقوق و نیازهای او نیست. از حدود صد نشریه، مجله، گاهنامه که در ایران پخش می‌شود و از ده‌ها نشانه اینترنتی رسمی و غیررسمی که وجود دارد، نیز ساختار دموگرافیک و انسان‌شناسانه مردم ایران به چشم نمی‌خورد. تامل کوتاهی که در یک ساله اخیر در مجموع ادبیات منتشره ایرانی به عمل آورده‌ام، به نظر می‌رسد که هنوز تا مرحله درک واقعی خصلت انسان ایرانی و نیازهای حقیقی و حقوقی او فاصله زیادی موجود است. بنابراین می‌توان گفت آنچه که مردم ایران و افکار عامه از هویت و ویژگی انسان ایرانی، از تاریخ و گنجینه ادبی، زبانی، فکری و تاریخی او در ذهن دارند از یک پژوهش بی‌طرفانه برخوردار نیست. جای تاسف است که در این عرصه امکان کندوکاو به متفکرین داده نشده و نهادهای اهل قلم و هنروران رسمی نیز از این قضیه کمتر حرف زده‌اند.

افسانه یک زبان یک ملت

برنامه‌ریزی‌های رسمی دولتی و سیاست‌های حاکم نوعی روان‌شناسی اجتماعی در جامعه ایران پدید آورده که انسان ایرانی را بیشتر و عمدتاً با هویت یک زبانی بشناسند و در موقع اشاره به سایر زبان‌ها و فرهنگ‌ها به طور حاشیه‌ای و غیرمهم برخورد شود. هرچند از نظر تاریخی و ساختار انسان‌شناسانه ایران یک کشور چندزبانی و چندفرهنگی است، اما نبود جو آزاد اندیشه‌ورزی و پژوهش سبب شده که انسان ایرانی غیرفارس در متن جامعه از حضور موثر، روشن و فعال و با هویت خویش برخوردار نباشد. هرچند که اندک توجهی به نقشه جغرافیایی و بررسی آمار و ارقام موجود از ساختار دموگرافیک و چندفرهنگی مردم ایران خبر می‌دهد، اما هرگز اندیشه مالتی کالچرالیسم به طور رسمی در تعریف انسان ایرانی به کار نرفته است، یا خصلت دینی و تعمیم مذهبی و یا ناسیونالیسم افراطی فرهنگ حاکم فارس همواره مورد تبلیغ و ترویج واقع شده است، البته ریشه‌یابی علل چنین نگرشی به چندان نبوغی نیاز ندارد چرا که تجربه تاریخی نشان داده که در تمام نظام‌های تمامیت‌گرا و مستبد ادامه وضع موجود، حفظ کیان اقتدار و سلطه بر درک حقوق فرد و احترام به فردیت وی و نیز به موازین شناخته شده بین‌المللی ارجحیت داشته است. آمارهای غیردقیق ولی معتبر از حدود هفتاد میلیون

نفوس ایرانی، حدود بیش از نیمی از جمعیت کشور را آذربایجانی‌ها، کردها، عرب‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها و ... تشکیل می‌دهد که در این خاک پهناور زندگی می‌کنند، بی‌آن که به طور رسمی و قانونی در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های کشور براساس خاستگاه زبانی و فرهنگی خاص خویش مشارکت داشته باشند.

برنامه‌ریزی زبان در یک کشور مالتی کالچرال

موازین تصریح شده بین‌المللی در بررسی وضعیت دموگرافیک و انسان‌شناسی مردم کشورهای چندزبانه به این موضوع اشاره می‌کنند که تنها قبول «اصل چند فرهنگی» کافی نیست. پذیرش واقعیت مولتی کالچرالیسم به این معناست که تمام شهروندان یک کشور چندزبانه بتوانند از تمام حقوق و مزایای شهروندی و مدنی آن جامعه به یکسان بهره‌مند شوند. برای نیل به این مقام گام نخست به رسمیت شناختن پدیده و تئوری چند فرهنگی بودن آن جامعه، ایجاد روابط هدفمند و مشترک و تفاهم‌آمیز بین ملیت‌ها و تلاش برای رشد و گسترش میراث فرهنگی و گنجینه‌های زبانی، ادبی و هنری ملل ساکن در آن مرز و بوم است (وگرنه اشاره لفظی و شعار گونه به حقوق مردم و نفی اقدام عملی جز بدبینی و روح نخاصم‌چیزی عاید نخواهد کرد). در این عرصه نقش زبان مقام نخست و کلیدی بازی می‌کند، چرا که نخستین گام در پذیرش اصل چند فرهنگیست یک جامعه، پذیرش میدان فعالیت زبان‌ها و فرهنگ‌هاست. پذیرش نفس مردم با تمرین هویت و کیستی تاریخی و روح و روان آنهاست، پذیرش اصل مولتی کالچرال به مفهوم پذیرش موجودیت و رسمیت زبان‌های میلیون‌ها مردم ساکن آن کشور است. چرا که زبان پدیده‌ایست پیچیده، عمیق و تاریخی که شاهد موجودیت و سند وجودی فرهنگ‌های گونه‌گون است. خصلت انسان ایرانی در پذیرش شخصیت زبانی و فرهنگی مردم ایران مفهوم پیدا می‌کند، با پذیرش این اصل ابتدایی و این حق مسلم مردم آذربایجان و کردستان... در واقع بر دهه‌ها بی‌احترامی به میلیون‌ها هموطن پایان داده می‌شود. بیشتر زبان‌شناسان متخصص در عرصه جامعه‌شناسی زبان بر اهمیت این موضوع اشاره کرده‌اند. برای مثال آلیس جاهبنا Alis Jahbana معتقد است که «زبان با تمام فعالیت‌های بشری» مرتبط است (۱). ملتی که زبانش ممنوع باشد در واقع حیانتش ممنوع شده است.

شناخت خصلت انسان ایرانی این اصل را به ثبوت می‌رساند که باید بر هرگونه محدودیت، ممنوعیت و بی‌حرمتی به فرهنگ و زبان مردم ایران فیصله داده شود. راه تحقیق و پژوهش گشوده گردد و ملیت‌های ساکن کشور با افتخار به فرهنگ و زبان و تاریخ خویش روح و روان خود را از رنج سال‌ها توهین و تحریم رها کنند و در کشور مورد سکونت خویش از خود بیگانگی و شهروند درجه دوم بودن بدر آیند. باید پیروسی فراهم گردد تا ملیت‌ها بتوانند بر سال‌ها ایزولاسیون زبانی و حضوری خویش غلبه کنند، مفاهیم ایرانی، انسان ایرانی، وحدت ملی و ملت ایران از نو و با استناد به شواهد تاریخی و پژوهش‌های متنوع از نو تعریف گردد. با این متدولوژی شناخت انسان ایرانی و تعریف او با پذیرش و اجرا و برنامه‌ریزی پدیده مولتی کالچرالیسم، نه تنها قوانین به صورت دکور و شعارگونه باقی نمی‌مانند، نه تنها افتراق ملی پدید نمی‌آید، بلکه تفاهم و رشد توسعه اقتصادی روند فزاینده‌ای پیدا می‌کند. چرا که میلیون‌ها انسان به حاشیه رانده شده از قدرت خود را در وطن خویش خودی می‌یابند و خود را مالک فرهنگ و حافظ زبان و ادبیات و رسانه‌های مورد علاقه خویش می‌بینند.

در اینجا اشاره به نکته‌ای ضروری است و آن این است که گاهی شنیده می‌شود که عده‌ای از صاحب نظران اظهار می‌کنند که «قدرت اقتصادی دست ترک‌هاست و یا تهران نصفش شهرستانی‌هاست و بازار دست فلانی‌هاست» اما این قبیل نظرات هرگز اصل مورد نظر ما را در مورد «شناخت انسان ایرانی» و برنامه‌ریزی زبانی و فرهنگی کم‌رنگ نمی‌کند. زبان رابطه نزدیکی با قدرت دارد. زمانی که ملتی زبانش به رسمیت شناخته نمی‌شود، به طور طبیعی حضور شخصیت حقیقی و حقوقی آن ملت از قدرت طرد می‌گردد و با طرد حضور زبانی ملتی در قدرت آزادی آن ملت از بین می‌رود چرا که ارتباط نزدیک بین زبان، قدرت و آزادی انسان وجود دارد. خوب، شما میلیون‌ها انسان و هزاران کودکی را در جامعه ایران در نظر آورید که در خانه خویش، در شهرها و روستاها به زبانی تکلم می‌کنند اما وقتی به مدرسه می‌روند و یا برای رتق و فتق امور قانونی و حقوقی به مراجع رسمی رجوع می‌کنند و یا برای پیگیری رویدادهای زادگاهشان به مطبوعات و یا رسانه‌های صوتی-تصویری می‌نگرند با زبان دیگری روبرو می‌شوند که زبان اصلی آنان نیست. اندکی در این مورد تعمق کنید و عقل و احساس خود را به کار گیرید. این کودکان که با همچو شکاف زبانی روبرو می‌شوند، در آموزش چه

وضعیتی پیدا می‌کنند؟

هرگز از فردی که زبان رسمی را صحبت می‌کند و زبان‌های غیررسمی را نمی‌داند نمی‌پرسند چرا زبان غیررسمی را یاد نگرفته‌ای، اما از متکلمین زبان‌های غیر رسمی انتظار می‌رود که زبان رسمی را حتماً یاد بگیرند و گرنه قادر به ارتباط نخواهند بود. و شما به قول زبان‌شناسان میلیون‌ها انسانی را در نظر بگیرید که در مکالمه با زبان رسمی «معلولند». حال آنکه با پذیرش اصل مائتی کالچرالیزم و برنامه‌ریزی زبان مطابق با نیازها و خصصیت‌های انسان‌شناسی یک جامعه «چند زبانی» این موانع اجتماعی و فرهنگی مرتفع خواهد شد و جامعه با درک علمی از تکثر زبانی و غنای فرهنگی، ارتباط معنی‌دار و برابری با صاحبان فرهنگ‌های موجود برقرار خواهد کرد. اما «برنامه‌ریزی زبان» یعنی چه و پروسه این برنامه‌ریزی پس از شناخت شخصیت و خصصیت انسان ایرانی چگونه خواهد بود؟

مرحله برنامه‌ریزی

برای نیل به مرحله برنامه‌ریزی زبان، تجربه کشورهای چند زبانی نشان می‌دهد که بهتر است در یک مرحله‌ای زبان‌های ممنوعه فرصت یابند تا جایگاه خود را پیدا کنند. زبان به عنوان گنجینه شفاهی و کتبی شکل استقرار یافته خود را از نظر نحوی، اورتوگرافیک و دستوری بیابد و مورد مقبولیت عامه قرار گیرد، چرا که بازگشت به زبان ممنوعه و آغاز پداگوژی زبان مرحله دشواری است. برنامه‌ریزی زبان مرحله بسیار مهمی است در تغییر پلان‌ها و برنامه‌های موجود در عرصه آموزش و ایجاد نظامی جدید و تغییراتی اساسی در زبان‌های مورد نظر. در عرصه برنامه‌ریزی زبان، به سخن بالدوف و ریچارد، سه عنصر باید مورد توجه قرار گیرد:

– برنامه‌ها و پلان‌های موجود

– برنامه‌ریزیها و سیاست‌گزاران

– محتوای برنامه‌ریزی و مضامین آموزشی

زمانی که کارشناسان به این نتیجه رسیدند که نیاز برای تغییرات اساسی در استروکتورهای زبانی وجود دارد، آنگاه باب مذاکره گشوده می‌شود و زبان‌شناسان و متخصصین زبان‌های به حاشیه رانده شده همراه جامعه‌شناسان و اهل نظر در مورد نیازهای مدرن انسان امروزی و گنجاندن نمایندگان زبان‌های ممنوعه در پروسه‌های تصمیم‌گیری وارد عمل می‌شوند، تا بدین‌وسیله از روند استحاله فرهنگی، مرگ زبانی و نابودی هویت سایر فرهنگ‌ورزان و توده‌های محروم جلوگیری شود.

در ایران، سیاست‌های حاکمه در عرصه برنامه‌ریزی زبان بر اصل استحاله فرهنگی، فرهنگ‌زدایی و شوونیسم استوار بوده است. روندی که هرگز با حضور و مشارکت آزاد کارشناسان زبان‌های دیگر کشور، که میلیون‌ها انسان را در بر می‌گیرد، عملی نشده است.

برنامه‌ریزی زبان در کشورهای چند زبانی بر این استراتژی متکی است که جامعه چند فرهنگی را به ثبات روحی و روانی بکشاند و میان شهروندان متفاوت از نظر زبانی و فرهنگی تعادل و حقوقی برابر ایجاد نماید. برای مثال ده‌ها میلیون کرد ایرانی، ترک آذربایجانی و عرب و بلوچ ایرانی که زبان و ادب و شعر متفاوت دارند، در ایران زندگی می‌کنند، شناسنامه ایرانی دارند، مالیات می‌دهند، و در مواقع تاریخی خطرناک سپر بالای کشورند و به آنها «مرزبانان قوی و حافظان نژاد ماد» و یا «آذربایجانی‌غیور» لقب می‌دهند، باید بتوانند حقوق مدنی و شهروندی خویش را نیز تمرین کنند، از فشارها و قید بندهای فرهنگ حاکم آزاد شوند، در مدارس به زبان خویش تحصیل کنند، در محاکم با زبان خویش تکلم کنند و مهمتر از همه جوی پدید آید که تنوع فرهنگی و زبانی نشانه غنای کشور، رشد و توسعه اقتصادی تلقی شود.

برنامه‌ریزی به این جهت مهم و حیاتی است که نمایندگان خود مردم در مورد تخصیص بودجه‌های رفاهی و بررسی عقب‌ماندگی‌های فرهنگی برنامه‌ریزی می‌کنند تا جامعه گرفتار در زنجیرهای استبداد عقب‌ماندگی‌آزاد شود، و همه زبان‌ها و فرهنگ‌ها و مردمان ساکن ایران بتوانند بی‌دغدغه تحقیر و توهین و واپس‌ماندگی، در یک آرکستر هماهنگ به سوی یک جامعه مدرن و آزاد حرکت کنند. این شرایط اتویپایی نیست و یک شبه هم فراهم نخواهد آمد. زمینه‌های ذهنی فراهم می‌شود و رشد آگاهی‌ها و شعور ملی به نکته‌ای می‌رسد که دیگر به حاشیه رانده‌شدگان خواهان حقوق ابتدایی انسانی خود میشوند. انسانیت انسانی خود را تمرین میکنند و واقعا خود را منتسب به زبان و فرهنگ خود میدانند و به کشوری که زاده شده و شناسنامه آن را حمل می‌کنند و به حاکمان آن مالیات می‌دهند خود را وابسته

میدانند.

برخورد حاکمان و برنامه‌ریزان در یک قرن اخیر با مردم غیرفارسی زبان ایران می‌تواند سخن مورد نظر مرا روشن کند - همگان شاهد بودیم که چه سان در دهه‌های اخیر حتی علیه مردم کرد اعلان جنگ داده شد و به خیابان‌های شهر تبریز تانک هم آورده شد. بنابراین با درک ضرورت‌های تاریخی در عرصه برنامه‌ریزی زبان و شناخت خصلت انسان ایرانی، خیلی از این ازخود بیگانگی‌ها زدوده خواهد شد. مگر در عصر ما قابل قبول جامعه بشری است که علیرغم وجود مصوبه‌های بین‌المللی زبان و میراث فرهنگی و ادبیات ملت‌هایی در خاک اجدادی خویش غیرقانونی باشد و حتی پیش‌ریزی برای احیای زبان و فرهنگ و آثار خلاقه فرهنگ‌ورزان مردم آذربایجان و کردستان و ... هزینه نگردهد؟

نمونه کانادا و استرالیا

پدیده مالتی‌کالچرالیزم که در کشورهایی چون کانادا و استرالیا به سیاست رسمی دولتی تبدیل شده، حاصل دهه‌ها بحث و تحقیق و پژوهش است، همان گونه که اشاره شد این پدیده اساساً بر این اندیشه استوار است که برای رشد و شکوفایی جامعه، برای توسعه و تعمیق حقوق افراد و فراهم کردن فضای مناسب برای مشارکت آزادانه مردم و نیز ابراز منویات و تمرین فرهنگ و زبان ساکنان کشور لازم است امکانات موجود و برابر برای همه صاحبان زبان‌ها و فرهنگ‌های موجود فراهم گردد تا اینکه جامعه در یک هارمونی واحد و غنای توأم با تفاوت‌ها در کنار هم پیش رود. در واقع اندیشه شناخت انسان، و احترام به آحاد جامعه انسانی و موجودیت زبانی و فرهنگی آنان سبب شده که در این کشورها غیر از زبان‌های رسمی از زبان و فرهنگ سایر مهاجران و ملیت‌ها نیز پشتیبانی گردد. برای نمونه در مقدمه لایحه زبان‌های رسمی کانادا در سال ۱۹۸۸ این اصل نیز گنجانده شده که دولت کانادا متعهد است غیر از تلاش در جهت رشد و غنای زبان‌های رسمی از زبان‌های دیگر مورد تکلم مردم کانادا حمایت کند. (۴) بیش از ۲۰۰ هزار نفر از مردم غیر انگلیس و غیرفرانسوی زبان مردم کانادا به یادگیری و تمرین زبان‌های مادری خویش مشغولند. این برنامه و پروژه عظیم انسانی تحت عنوان «میراث و گنجینه زبان‌های مهاجران» زیر نظر موسسه Canadian Heritage Language Institute اداره می‌شود. باید به این اصل اساسی همین جا اشاره شود که در بیشتر دانشکده‌های علوم تربیتی و تربیت معلم و زبان‌شناسی دانشگاه‌های کانادا طرح و برنامه‌های زیادی در مورد پژوهش در عرصه یادگیری زبان اول یا زبان مادری وجود دارد (چرا که اولاً آموزش و یادگیری زبان مادری و درک و فهم استروکتورهای آن زبان، یادگیری زبان‌های دیگر را تسهیل می‌کند، دوم اینکه آموزش زبان مادری در تحکیم هویت اجتماعی افراد و قوام موجودیت و شخصیت اجتماعی و نیز تقویت روح ملی و همکاری بین سایر ملیت‌ها موثر است). اندیشه آموزش زبان مادری در این ممالک هرچند که هزینه‌های سنگینی بر دولت تحمیل می‌کند، اما نتایجی از این سرمایه‌گذاری عاید می‌شود که در طولانی مدت برای بهزیستی، رفاه و تعادل روانی جامعه ضروری است. از جمله زبان‌هایی که تدریس می‌گردد: چینی، ماندرین، پنجابی، اسپانیایی، زبان‌های سرخ‌پوستان از جمله زبان آتاباسکا، فارسی، عربی، کره‌ای ... را می‌توان نام برد.

البته پیش‌برده برنامه تدریس زبان‌های غیر رسمی فوق به آسانی میسر نشده و مخالفان سرسختی هم وجود داشت. عده‌ای استدلال می‌کردند که این پروژه‌های زبانی ائتلاف سرمایه است، عده‌ای آن را به تفرق ملی نسبت داده و آن را با واژه بالکانیزاسیون متهم می‌کردند. اما واقعیت زندگی حقانیت طراحان برنامه را نشان داد. نه تنها سبب تضعیف وحدت ملی نگشت، بلکه شهروندان کانادایی متعلق به سایر ملیت‌ها را هویت بخشید.

در استرالیا نیز پروژه تدریس زبان‌های غیرانگلیسی پیش رفته و اثرات مثبتی داشته است. این زبان‌ها شامل زبان‌های یونانی، ترکی استانبولی و ویتنامی و زبان‌هایی که از نظر ژئوپولیتیکی مهم هستند از جمله زبان عربی، ژاپنی و ماندارین بوده است. علاوه بر اثرات اجتماعی، آموزش زبان مادری یکی از مهم‌ترین گام‌های بشر در مبارزه با عفریت بی‌سوادی است، چرا که انسان‌هایی که در محل زیست خویش در مناطق شهری یا روستایی، دسترسی به زبان مادری خود و ابزار یادگیری آن را نداشته باشند، بعید به نظر می‌رسد که بتوانند زبان تحمیلی دیگری را بیاموزند و این نقیصه بزرگ سبب پیوستن جمعیت‌هایی به صفوف بیسوادان می‌شود که خود در عقب‌ماندگی جامعه سبب می‌شود و این بحث دیگری است.

از ملاحظات فوق روشن می‌شود که انسان ایرانی پدیده‌ای است کمپلکس و چند بعدی. این

انسان که در حوزه جغرافیایی ویژه و مشخصی زندگی می‌کند خصلت و موجودیت زبانی و فرهنگی متفاوتی دارد. اگر فشارهای سیاسی و جو بسته و منجمد اجتماعی سبب شده که کندوکاو تفصیلی و صریح در مورد ساختار جمعیتی کشور صورت نگیرد و اگر نژادپرستی ویژه ایرانی موجب به حاشیه رفتن ملیت‌های غیر فارسی زبان، در ابعاد فرهنگی، زبانی و سیاسی شده، هرگز از واقعیت خصلت مالتی کالچرال و چند فرهنگی جامعه ایران کاسته نشده است. آنچه که در ایران به عیان دیده می‌شود و اجرا می‌گردد مالتی کالچرالیسم اقتصادی است که آن هم در سطوح بالای جامعه ایران جاری است.

مالتی کالچرالیسم در عمل

نظریه مالتی کالچرالیسم ریشه‌هایش را از دوران پس از جنگ دوم جهانی گرفته است. دورانی که عدم درک تفاوت‌ها، عدم توجه به اختلافات زبانی، به رسمیت نشناختن هویت زبانی و کیستی تاریخی ملیت‌ها، بحران‌های ترازیک انسانی به بار آورد، در واقع دکترین مالتی کالچرالیسم به عنوان پادزهری در برابر سموم ناسیونالیسم افراطی، شوونیسم نژادپرستانه و سایر سیاست‌های برتری طلبانه الحاقی و یا تجزیه طلبانه قد عمل کرده است. ریشه پدیده مالتی کالچرالیسم بر همکاری میان ملیت‌هاست نه مجادله و مناقشه، بر وحدت در عین تکثر است نه بر تضاد، بر شناختن تفاوت‌ها و احترام به حقوق فردی انسان‌ها همانطور که هستند است، نه بر طرد و حذف آنها. اعتقاد به یکپارچگی، گلوبالیسم انسانی یک جامعه چند ملیتی است نه بر جدایی و خشونت، بر صلح و صفا بین ملیت‌های مختلف و با حقوق برابر طبق تصریحات میثاق بین‌المللی است نه بر ستیزه‌های قومی و عشیره‌ای. مالتی کالچرالیسم اندیشه‌ای است که ضرورت خود را از تاریخ واقعی و از زندگی جوامع انسانی و از حقایق روشن و عینی زمان مدرن اخذ کرده است. مالتی کالچرالیسم از عقل و احساس انسان امروزین و آزاده و از اصول مردم سالاری و حقوق بشر ناشی شده است. باور به ساختار چند فرهنگی یک جامعه، مثل جامعه ایران، حاصل پژوهش‌های فراوانی است که صاحبان زبان‌ها و فرهنگ‌های ممنوع و محققین مترقی برای نیل به یک جامعه هموزن، همساز، غنی و شکوفا بعمل آورده‌اند. وگرنه باور به ساختار چند فرهنگی یک جامعه یک شعار تبلیغاتی، دکور مانند یا ژست انتخاباتی نیست که برای فریفتن مردم و خریدن آرای آنها صورت گیرد، برعکس این اندیشه که هم اکنون در جهان مترقی و صنعتی عملی می‌شود ضرورت تاریخی و اجتماعی است که با اهداف ویژه و استراتژی معین و روشن اجرا می‌گردد.

با شناخت واقعی، عملی و عینی خصلت انسانی انسان ایرانی و حقوق وی ماهیت مالتی کالچرال و چند زبانه جامعه ایران عیان می‌گردد و با اثبات این ویژگی هر نهاد یا موسسه‌ای که نام ایران بر آن افزوده می‌شود، ناگزیر باید در برگیرنده نیازها و آرزوها و تمایلات و حقوق ملیت‌های ساکن ایران باشد، بنابراین برای مثال وقتی از کانون نویسندگان ایران سخن می‌رود، منطق حکم می‌کند که انسان ایرانی کرد، آذربایجانی، بلوچ و عرب... نیز در صفوف آن گنجانده شود و گرنه به سخن نویسنده مردم عرب زبان ایران، بنی طرف کانون نویسندگان فارسی زبان ایرانی خواهد بود. و گویا این طنز روزگار ماست که ملیت‌های غیر فارس که حدود نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند در شرایطی از تمرین زبان و فرهنگ خویش در مدارس و محاکم محرومند که زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم ESL در همه جا تدریس می‌گردد و زبان آموزش رسمی زبان فارسی است. حال آنکه زبان مادری و زبان اول میلیون‌ها انسان ایرانی نابود شده و در مسیر فراموشی قرار گرفته است. وجود ادبیات رنکارنگ موهنانه و نژادپرستانه در قالب شعر، جوک، لطیفه‌های توهین‌آمیز و غیره همه تاحدودی ناشی از همین کور شدن شناخت خصلت واقعی انسان ایرانی است، از سویی فرار مغزهای ملیت‌های محروم ایرانی نیز یکی دیگر از نتایج سیاست‌های ناردست و غیر انسانی حاکم بر ایران است.

چرا راه دور برویم، ما دوران روشنگری را بررسی می‌کنیم، نظرات امانوئل کانت را مرور می‌کنیم. از اینکه انسان توانست از مرحله شعور احساسی به شعور عقلی برسد سخن می‌گوییم، عقل‌گرایی را بر اسطوره‌گرایی و احساسات‌پرستی ترجیح می‌دهیم، از نقد حقوق انسان حرف می‌زنیم، مردم سالاری را با قرائت‌های مختلف بیان می‌کنیم، از عدالت و حقوق انسان و کرامات بزرگان می‌گوییم، اما آنچه که در عمل و در روزگار کنونی در زندگی عملی امروزی بر انسان ایرانی پرتاب شده به حاشیه‌های دور می‌گذرد غفلت می‌کنیم. البته سلسله مطالبی که دکتر مسعود کریم نیا (۶) در مورد شناخت انسان از دکتر گولمن بیان کردند و یا آقای

حیدریان (۷) در مورد روشنگری و سرامدان آن می‌نویسند، به غایت ارزشمند و مفید است و راه تفکر آزاد را هموار می‌کند و بر مطلق‌نگری‌های نهادی شده در فرهنگ ما تلنگر می‌زند، با این حال بهتر است در بررسی انسان ایرانی راه دور نرویم، همین حقوق بیش از نیمی از جمعیت کشورمان را در نظر بگیریم که از آموزش به زبان اصلی خویش محرومند، صدای خویش را به طور صریح نمی‌توانند پژواک دهند، موجودیت زبانی و تاریخی خود را با شرم و خجلت بیان می‌دارند و به سخن یکی از کسانی که من با او مصاحبه کردم خود را «ناقص» می‌دانند. اندیشه «خجلت زدگی» و یا پنهان کردن «هویت خویش» ریشه در ساختار نظامی دارد که هنوز انسان ایرانی را با تمام ویژگی‌هایش به رسمیت نمی‌شناسد. حتی هنوز کانون نویسندگان ایران، نهادی که پسوند ایران بر آن آذین بسته و چتر اهل قلم ایران است، نتوانسته بر این نقیصه غلبه کند.

نقد اقتدارگرایی و تحسین مردم‌سالاری باید بتواند در عمل گره از کار فروبسته مردم در بند و زنجیر فروبگشاید. هنوز در قفسه‌های کتابخانه‌های عمومی مجموعه‌ای از گنجینه‌های ادبیات مردم کردستان و عرب ایران و آذربایجان و ... وجود ندارد. اگر در سال ۱۷۶۵ یک مرد جوان ۱۹ ساله به جرم داشتن کتاب ولتر بر مرگ محکوم شد و در آتش سوزانده شد، امروز سه قرن پس از آن هنوز هستند مردمانی که از انتخاب آزاد اسم برای فرزندانشان محرومند! پس اجزای تشکیل دهنده حقوق انسان ایرانی را باید شکافت و در عمل به آن رسید. همه تئوری‌ها، نظرات روشنگرانه و اصلاحی اگر بتواند در خدمت انسان و هویت بخشیدن به او به کار رفته شود مفهوم پیدا می‌کند. پس شرایطی باید ایجاد کرد که انسان ایرانی خویشتن خویش را آن طور که خود می‌خواهد بیان کند نه آنچنان که دیگران بر او قالب ریزی می‌کنند.

پس همه چیز از انسان ایرانی باید شروع شود. هر تحولی، تغییری و یا اصلاحی باید با همین کاویدن انسان و حقوق او صورت گیرد. انسان ایرانی باید خودش را بشناسد و بداند در کجای تاریخ ایستاده، فردیت و موجودیتش چیست؟ انسان ایرانی را باید در خودش و در درونش دید و هرگامی که این انسان بتواند در شناخت خویش و حقوق خود بردارد، پروسه توسعه و پیشرفت همانجا به چشم خواهد خورد. انسان ایرانی را در آسمان‌ها و در اتوپیاها نباید دید، از فارس و کرد و آذربایجانی و ترکمن و عرب و لر و دیگر ایرانیان که خود را با شناسنامه ایرانی معرفی می‌کنند باید همان گونه که هستند، راه می‌روند، به زبان خویش صحبت می‌کنند، با نوع لباس و غذا و مزرعه و کارخانه و مسجد و میخانه‌اش شناخت. تمام تئوری‌ها و نظرات و اندیشه‌ها و پروژه‌های اصلاحی و نیرو را باید در عمل سنجید که چقدر به وضعیت موجود انسان ایرانی کمک کرده است. بنابراین ساختن پل یا احداث پارک کار خوب و زیربنایی است، ولی باید به این اندیشید که از آن پل که‌ها می‌گذرند و در آن پارک‌ها چه کسانی و چگونه می‌گردند و می‌رقصند.

آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است. انسان ایرانی را باید آن طور که زیسته و حالا می‌زید و آنچه از انسانیت و حقوق انسانی دارد بررسی کرد و دید این انسان در چه مقامی از رشد و تعالی انسانی است. یعنی انسان ایرانی امروزین به چه حدی از انسانیت و درک کمالات انسانی و حقوق فردی خود رسیده است، چرا که انسان نخست باید خود و حقوق انسانی خویش و نیز استانداردهای جهانی مورد پذیرش جامعه جهانی را بشناسد و ببیند چه کم و کسر دارد. برای نمونه در تاریخ بررسی انسان و کندوکاو او به مرحله‌ای از قرون وسطی می‌رسیم که در آن انسان «حقوق طبیعی» خود را مطالبه می‌کند، یعنی با اقتدار کلیسا مخالفت می‌کند و حقوق طبیعی خود را می‌خواهد. این حقوق به سخن متفکران حقوق جدایی‌ناپذیر فردی انسان است. از جمله حقوق طبیعی که با تولد هر انسانی با اوست و نمی‌توان از او گرفت و آن حق را با حقوق دیگر مبادله کرد، حق زبان مادری و آموزش به آن است. حق آموزش به زبان مادری، حق انسان‌ها به داشتن لذت و شادمانی‌هاست. اندکی تعمق و کاوش در انسان ایرانی و موجودیت او نشان می‌دهد که میلیون‌ها انسان ایرانی از «حقوق طبیعی» خود محروم شده‌اند. آری به سخن پوپ باید برای «شناخت انسان خود انسان را کاوید» (نقل از مقاله محسن حیدریان) پس راه دور نرویم. انسان ایرانی امروزین در مواردی هنوز پشت دروازه‌های قرن هفدهم به خط ایستاده است، چرا که بعد از درک و به رسمیت شناختن و حائز حقوق طبیعی بودن مرحله درک حقوق مدنی انسان فرا می‌رسد. ما هرچه که بودیم در گذشته، حالا تکرار آنها دردی را دوا نمی‌کند. زمانی آذربایجان برای مثال، پیشرو صنعت چاپ، خط، هنر و ناظر در ایران بود و آموزشگران بزرگی چون محمد علی تربیت و رشدیه و دیگران اولین مدارس مدرن را گشودند. خوب، آن زمان گذشت. امروز این انسان همچنان از تمرین

زبان و فرهنگ خویش محروم است. انسان‌های این سامان در عقب‌ماندگی زیست می‌کنند، بالیدن به گذشته مشکلی را حل نمی‌کند.

بنابراین اساس بازگشت به درک خصلت انسان شناسی انسان ایرانی است و محترم شمردن «حقوق طبیعی» و «حقوق مدنی» این انسان. حقوقی که از طریق رشد و اعتلای آگاهی‌های فردی مردم، بویژه اقشار محروم جامعه پرننگتر می‌گردد و قدرتی می‌یابد که در متن جامعه، در شهر و روستا، در مزارع و کارخانه‌ها، در کوی و بازار، در مدرسه و حوزه‌ها، در دشت و دمن، نقش و بازتاب خود را نشان می‌دهد. بازتابی که آگاهگرانه، صلح‌جویانه، غیرخشن و سازنده است. حرکات معلمین و دیگر اقشار مردم در سراسر ایران نمودار آغاز طرح این حقوق است.

منابع :

1. Alisjahbana, T. (1971) New National Languages (Lingua 15, 515.530)

2. Balhauf, Jr-Richard B. (14)

Language Planning and Education in Australia (1989)

۳. نوذر، حسینعلی: زبان، قدرت، آزادی (مجله جامعه سالم)

سال سوم، شماره پانزدهم خرداد ۱۳۷۳، چاپ تهران

۴. چالش تنوع فرهنگی در کانادا

Fleras, Angie, Elliot, Leonard

Multiculturalism in Canada, The Challenge of Diversity, 1992, Nelson Canada, P. 146.147

۵. از متن سخنرانی نویسنده و روزنامه نگار عرب زبان ایرانی بنی طرف در اجلاس کانون نویسندگان ایران، منتشره در شبکه اینترنت ایران خبر

۶. کریم نیا، مسعود: شعور عقلی و شعور احساسی، به نقل از سایت اینترنتی ایران امروز، دی ماه ۱۳۸۰

۷. حیدریان، محسن: دوران روشنگری و سرآمدان آن، سایت اینترنتی ایران امروز، ۱۰ آذر ۱۳۸۰

(*) (***) از متن خلاصه شده دو تن از کسانی که با آنها مصاحبه کرده‌ام. مشخصات و جزئیات افراد مصاحبه شده محفوظ است.